

مضامین اجتماعی در شعر فارسی عهد مغول

عمرالنسا کزکاو

تأثیر اوضاع زمان، مناسبت‌های اجتماعی و حتی موضوع‌های سیاسی در قصیده‌های قرن‌های چهارم تا ششم هجری امری بیگانه نبود، اما خروج دهشتبار مغولان و خرابکاری‌های آنها در مملکت، نویسندگان و شاعران را مجبور کرد که درباره آنها آشکارا اظهار نظر کنند و واکنش از خود نشان دهند. شکل اوضاع جامعه، کشورگیری، غارت و تاخت و تاز در مملکت همسایه و کشورهای یکدیگر در زمان بازماندگان چنگیز در آسیای میانه و ایران ادامه یافت. امیر تیمور با کشورگشایی‌های تازه، کشتارهای بی‌امان و حتی ساختن کله مناره‌ها گویا در بالاترین قله این دو عصر گیرودار و تاخت و تازها قرار گرفت. «کشتارهای بی‌امان و قتل‌عام‌های پی‌درپی، شکنجه‌ها و آزارها، ساختن مناره‌ها از سرهای آدمیان، بر پاداشتن دیوارها از سرهای اسرا، همراه آجر و گچ، سر بریدن و مثله کردن، تجاوز به نوامیس مردم بی‌دفاع، دزدی و غارت، ترویج انواع مفاسد و معایب، دروغ و تزویر، مخالفت با اخلاق و شرع و انسانیت و نظایر این فجایع، سرلوحه بسیاری از اعمال و

افعال و حوادثی است که در این دوره طولانی نزدیک به دو قرن رخ داد.^۱

کثرت تصویر زمان و شکایت در شعر شاعران در این دوره بسیار وسعت یافته بود، تا آنجا که ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران فصل مخصوصی را به این موضوع اختصاص می‌دهد. این فصل به اسم «اثر اوضاع در ادبیات» با ذکر تحلیل چندی از اشعار آمده است، که قسمتی از آنها خاص قصیده است.^۲

از شاعران بزرگ این قرن، سیف فرغانی نسبت به دیگران بیشتر در تصویر اوضاع زمان سخن می‌راند. اگر بخواهیم نظر سیف فرغانی را دربارهٔ زمان زندگی او بفهمیم، باید به قصیدهٔ او با مطلع

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کامدن من به سوی ملک جهان بود

مراجعه کنیم.^۳

محققان می‌نویسند که بیت مذکور دلالت به زمان تولد شاعر می‌کند، یعنی سیف فرغانی در زمانی به دنیا آمده است که «خون عزیزان به سان آب روان» بوده است. از لحاظ طبقه‌بندی ادبی، می‌توان این قصیده را اجتماعی و سیاسی نامید. در چند بیت دیگر هم شاعر حالت فاجعه‌آمیز زمانه را بسیار مؤثر تصویر می‌کند.

بهر عمارت صعود را چه خلل شد بهر خرابی نحوس را چه قران بود
بر سر خاکی که پایگاه من و توست خون عزیزان به سان آب روان بود
تا کند از آدمی شکم چو لحد پر پشت زمین همچو گور، جمله دهان بود^۴

همهٔ این خرابی از ظلم است. با آمدن مغولان خاندان‌های بزرگ بی‌اعتبار شدند و جای آنها را کسان چابلوس و خدمتکاران مغول گرفتند. از این تغییر حالت و تعقیب و غارت‌ها، سیف فرغانی گرفتار اندوه گردیده بود:

دل ز جهان سیرگشته چون وزغ از آب خون جگر خورده هر که را غم نان بود

۱. تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، ج ۵، بخش ۲: از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری، ذبیح‌الله صفا، تهران توس، ۱۳۷۸، ص ۱.

۲. همان، صص ۸۱-۹۷.

۳. دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، ج ۱: قصاید و قطعات و رباعیات، به اهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۴۱، صص ۱۵-۱۷؛ تاریخ ادبیات در ایران و ...، صص ۸۵-۸۶.

۴. همان، ص ۸۵.

همچو مرض عمر رنج خلق، ولیکن
مرگ ز راحت به خلق مؤده رسان بود
زر و درم چون مگس ملازم هر خس
در و گوهر چون جرس خلّی خران بود^۱

بعد از این سیف فرغانی در هفت بیت از حالت معنوی و اخلاق جامعه سخن می‌گوید که بی‌شبهه در اثر ظلم و ستم به مردم و نابسامانی‌های روزگار به وجود آمده بود.

من به زمانی که در ممالک گیتی
هر که بتر پیشوای اهل زمان بود
شرع الهی و سنت نبوی را
هر که نکرد اعتبار، معتبر آن بود
نیک نظر کردم و بهر که ز مردم
چشم وفا داشتم به وعده زبان بود
ناخلف و جلف و خُلف عادت ایشان
مادر ایام را چنین پسران بود
آب سخاشان چو یخ فسرده و هر دم
جام طربشان به لهُو، جرعه‌فشان بود
کرده به اقلام بست ظلم ولیکن
دست همه بهر قبض همچو بنان بود
زیستن نان و آب خلق، چو آتش
سرخ به روی و سیاه دل، چو دخان بود^۲

قصیده مذکور در دیوان سیف فرغانی در موضوع اجتماعی یگانه نیست. این حالت در شعر دیگر شاعران بزرگ از جمله شیخ سعدی، خواجه کرمانی، سلمان ساوجی، و سایر آنها هم مشاهده می‌شود.

در کلیات سلمان ساوجی یک قصیده بلند در ۵۴ بیت با عنوان «در بیان نابسامانی‌های ساوه» ذکر شده است.

تصویری که سلمان ساوجی از حالت شهر ساوه ترسیم می‌کند، بیانگر واقعیت زمان شاعر در سراسر کشور است. سلمان این قصیده را با کمال هنر و در سبک مصنوع نوشته است و مضمون شکایت و تنقید را دارد. این حالت پیش آمده را شاعر به دوره چنگیزخان مربوط می‌داند:

از خراب آباد شهر ساوه کردم عزم جزم
ساعتی میمون به فال سعد و روز اختیار
جمعی از واماندگان موج طوفان بلا
قومی از سرگشتگان تیغ ظلم روزگار
جمله در فتراک من آویختند از هر طرف
کاخر از بهر خدا پا از پی اهل تبار
چون به سعی کعبه حاجات داری روی دل
حاجتی داریم حاجتمند را حاجت برآر^۳

۲. همان، صص ۷۶، ۸۵-۸۶.

۱. همان، صص ۸۵-۸۶.

۳. کلیات سلمان ساوجی، به تصحیح و مقدمه عباسعلی وفايي، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲.

تصویر این وضع خونبار را سلمان ادامه می‌دهد و می‌گوید: از سرای خانمان هرچه نقدینه
نهان بود، بردند؛ حتی خشت خانه‌ها بر اشتران بار کردند، سر مهران بشکافتند، مردم توده
توده در خاک افتادند. شاعر با سوز و گداز توصیف می‌کند:

توده توده بی‌کفن اندام‌های نازنین

در میان خاک و گل افتاده همچون خار خوار

آنکه از صد دست بودش جامه در تن، این زمان

دست‌ها بر پیش و پس دارد ز خجالت چون چنار

تاج بردند از سر منبر چو دستار از خطیب

طاق برکنند از مسجد، چو قندیل از منار...

باغ چون راغش خراب و دشت گشتن چون سراب

زاغ آن را باغبان و قزاز این را بازاریار

می‌کند هر شب به جای بلبلان فریاد بوم

کالفرار ای عاقلان زین وحشت آباد الفرار^۱

موضوع اجتماعی و تنقید و طنز خاص قصیده نیست: این موضوع بیشتر به قطعه‌سرایی
اختصاص دارد و در قصیده آمدن آن بار دیگر از وسعت توجه جامعه آن زمان به اوضاع
نابسامان و وسعت جبر و ستم در آن حکایت می‌کند. شاعر دیگر عارف و سخنور توانا
خواجوی کرمانی قصیده‌ای کوتاه با عنوان «فی شکوی الزمان و اهله» دارد که در آن از
ستمگران زمان با چنین اوصافی یاد می‌کند:

یا چه گبرند که آزار مسلمان طلبند
وین عجب تر که ز دیوان زر دیوان طلبند
دخل آن جمله به چوب از بن دندان طلبند
راه رهبان که بود مرده ز رهبان طلبند
به خدنگ از بن پیکان، سر نیکان طلبند^۲

تا چه دیوند که خاتم ز سلیمان طلبند
خلق دیوانه و از محنت دیوان در بند
آسپایی که فتاد است و ندارد آبی
خون رهبان که شود کشته، ز رهبان خواهند
به سنان از سر میدان، سر مردان جویند

۱. همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. دیوان اشعار ابوعطا کمال‌الدین محمودبن علی بن محمودالمدعو به خواجوی کرمانی، به اهتمام و تصحیح

تصویر خواجه در کمال مبالغه و از لحاظ واقعیت، رمانتیکی است، که خاص قصیده می‌باشد و شاعر، قصیده‌سرایی را در مقام بالای سخن نگه داشته است.

در قصیده هدف اساسی وصف است، لیکن وصف خواجه اساس واقعی زمانی دارد. این مبالغه‌ها به دلیل بی‌رحمی حاکمان زمانه و ستم زیاد به عامه رنج کشیده و بینواست. خواجهی کرمانی، به مانند سیف فرغانی، همه این غارت و بی‌انصافی‌ها را وابسته به نبودن دیانت و اسلام می‌داند.

حکام ظالم همه این چیز را از مردم خراسان طلب دارند و خون سیاوش مقتول را امروز از پیران طلب می‌کنند. این طمع و طلب، بنیاد نژادی از جانب قوم مغول و تاتار هم داشت و اشاره خواجه به سیاوش و بیژن به همین معنی است.

تاختن بر سر بیژن، ز پی زال برند	وانگه از زال، زر سام نریمان طلبند
خبر یوسف گمگشته ز گرگان پرسند	صبر ایوب بلا دیده ز کرمان طلبند
دخل هر ماهه انجم ز طبایع خواهند	خرج هر روزه اجرام، ز ارکان طلبند
مردم گرسنه، دل‌تنگ شد از بی‌نانی	گرده خور به زر، از گنبد گردان طلبند
خواجهگان روی به خواجه، نتوانند نمود	مگر آن دم که ز لطفش در و مرجان طلبند ^۱

تنقید از صاحب‌منصبان زمانه در شعر دیگر شاعران مخصوصاً در نوع قطعه و مثنوی خیلی زیاد است. از جمله اوحدی مراغه‌ای در مثنوی جام جم به تصویر مشکلات نظام اجتماعی زمان خود در شکل وعظ و نصیحت می‌پردازد، در مثنوی مذکور، با چنین بیت‌های فاش‌کننده احوال زمان، برخورد می‌کنیم:

مهل ای خواجه، کین زبون گیران	شهر وارون کنند و ده ویران
چه کنی با قلم زنان دغل	تکیه بر عقد ملک داری و حلّ
قلم راست کرده در پس گوش	چشم بر خورده کسان چون موش
حلق درویش را بریده به کلک	مال و ملکش کشیده اندر سلک
نشناسد که کردگارش کیست	نه بداند که اصل کارش چیست... ^۲

→ احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۲.

۱. دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی، به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی، تبریز، ۱۳۳۷، صص ۲۲-۲۳.

۲. کلیات اوحدی مراغه‌ای، به تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۶.

تنقید زمانه از همه بیشتر در ادبیات قرن‌های هفتم و هشتم هجری در اشعار عبید زاکانی دیده می‌شود. عبید در انواع گوناگون آثارش به این موضوع می‌پردازد و احوال طبقات گوناگون جامعه را تصویر می‌کند و به انتقاد طبقه حاکم، از جمله اقوام ترک و مغول، اهمیت زیادی می‌دهد. وضع خراب کشور، بینوایی بیش از اندازه عامه مردم، در آثار او از دیگر ادیبان زمان بیشتر و فراوان‌تر است. از جمله می‌توان گفت که داستان موش و گربه عبید زاکانی، تعریضی است به رفتار و کردار پادشاهان مغول و یا حکومت‌داران زمان شاعر با مردم.^۱ در این داستان هجو آمیز که در قالب قصیده نوشته شده است، مناسبات طبقات آن زمان، نابرابری، عوام‌فریبی گروه حاکم در بهترین شکل تصویر می‌شود.

گرچه آن موش را بکشت و بخورد	سوی مسجد شده خرامانا
دست و رو را بشت و مسح کشید	ورد می‌خواند همچون ملانا
بارالها که توبه کردم من	ندرم موش را به دندانان
بهر این خون ناحق ای خلاق	من تصدق دهم دو من نانا
آنقدر لابه کرد و زاری کرد	تا به حدی که گشت گریانا
موشکی بود در پس منبر	زود برد این خبر به موشانا
مژدگانی که گربه عابد شد	زاهد و عابد و مسلمانان ^۲

تأثیر همگانی آشوب‌های سیاسی و اجتماعی زمان، نه تنها به رواج موضوع شکوه و تنقید اجتماعی در قصیده مساعدت کرده، بلکه در تحول و تغییر ساختار آن نیز بی‌تأثیر نبوده است.

خلاصه در قرن‌های هفتم و هشتم هجری، قصیده در شکل تنقید و موعظه مقبولیت اجتماعی پیدا کرده و این نوع قصیده شکلاً با قصاید زاهدانه و حالی قرابت داشته و در آنها عناصر داخلی شعر (نسیب، تخلص و برگشت) هم رعایت می‌شده است. این سنت ادامه رویه انتقادی قرن هفتم است که در عهد مغول تحول خود را از سر گذرانیده است.

ذبیح‌الله صفا به رواج شعر انتقادی در این دوره چنین اشاره می‌نماید: «شعر انتقادی که در قرن ششم در ادبیات فارسی رواج فراوان یافته بود، در قرن هفتم و هشتم به علت آشفستگی

۱. کلیات منتخب عبید زاکانی، دوشنبه، ۱۹۶۳ م، صص ۲۵۱-۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۲.

اوضاع زمان، میدان مساعد برای توسعه پیدا کرد. در این دو قرن که دوره استیلای مغول و حکومت‌های غیر صالح بر ایران است، مفاسد اجتماعی رواج روزافزون یافت و به همین نسبت هم انتقاد اجتماعی شدیدتر و سخت‌تر شد و حتی به صورت هزل جلوه کرد.^۱

مؤلف مذکور نمونه این گونه انتقاد را در آثار سعدی به خصوص، گلستان و بوستان او تأکید می‌کند. وی کسان دیگری چون اوحدی مراغی و سیف فرغانی را یاد آور می‌شود و در مورد عبید زاکانی می‌نویسد: «وی بیشتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی عهد خویش را که دوره رواج مفاسد و معایب، شناخته و محیط را که تحت استیلای تاتار و جور حکام و عمال مغول و آشوب و فتنه و قتل و غارت و ناپایداری اوضاع و جهل و نادانی غالب زمامداران و غلبه مثنی غارتگر فاسد و نادان به وجود آمده بود، مجسم ساخته است.»^۲

قصیده نیز با وجود اختصاص داشتن به مدح و ستایش، به تصویر اوضاع اجتماعی زمان هم روشنی آورد؛ شاعران زمانه نمی‌توانستند بی‌طرف بمانند، لذا به محکوم کردن جبر و ستم و نشان دادن حالت ناگوار اجتماعی پرداختند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. تاریخ ادبیات در ایران و...، ج ۵، ب ۲، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۳۳.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی